

درس بیست و سوم

عیسو و یعقوب

فانی و ابدی

پیدایش ۲۵

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم. در برنامه گذشته خود داستان قربانی ابراهیم را بررسی کردیم. انجیل نیز این داستان را به شکلی زیبا به اختصار بیان می‌کند:

به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسر یگانه خود را قربانی می‌کرد، که به او گفته شده بود که «نسل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.» چونکه یقین دانست که خدا قادر بر برانگیزانیدن از اموات است و همچنین او را در مثلی از اموات نیز باز یافت. (عبرانیان ۱۱: ۱۷-۱۹)

پنج درس گذشته ما از داستاهی از زندگی ابراهیم نبی گرفته شده بود. داستانهای دیگری نیز درباره ابراهیم در تورات نوشته شده است که ما آنها را بررسی نکردیم. متأسفانه وقت کافی برای مطالعه و بررسی آنها نداریم. باینحال، پیش از اینکه ابراهیم را ترک کنیم و به داستان زندگی اولاد او پردازیم، باید این را نیز بگوییم که خدا به ابراهیم چیز دیگری نیز گفت. روزی خدا به ابراهیم گفت که چه بر سر فرزندانش خواهد آمد.

«یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهار صد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت. و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.» (پیدایش ۱۵: ۱۳، ۱۴)

خدا با این سخنان اعلام نمود که فرزندان ابراهیم به سرزمین مصر به اسارت برده خواهند شد. همچنین خدا وعده داد که آنها پس از چهارصد سال از اسارت مصر رهایی خواهند یافت. به یاری خدا در چهار درس آینده خواهیم دید که چگونه ای نبوتها همانگونه که خدا به ابراهیم گفته بود جامه عمل پوشیدند.

سپس کتاب مقدس در باب بیست و پنج کتاب پیدایش چنین می‌گوید:

و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید. این است ایام سالهای عمر ابراهیم که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال. و ابراهیم جان بداد، و در کمال شیخوخیت، پیر و سیر شده بمرد. و به قوم خود ملحق شد. و پسرانش اسحاق و اسماعیل، او را در مغاره مکفلیه در صحرای عفرون بن صوحارحتی، در مقابل ممری دفن کردند. آن صحرای که ابراهیم از بنی حث خریده بود. و در آنجا ابراهیم و زوجه‌اش ساره مدفون شدند.» (پیدایش ۲۵: ۵، ۷-۱۰)

پس ابراهیم، دوست خدا، به حضور خدا شتافت، خدایی که می‌شناخت و او را دوست می‌داشت.

چگونه می‌توانیم بررسی خود را از نبی خدا، ابراهیم خلاصه کنیم؟ شاید با طرح دو سؤال و پاسخ به آنها. سؤال اول این است: چرا خدا از ابراهیم خواست به سرزمینی دیگر مهاجرت کند؟ پاسخ: زیرا خدا قصد داشت از نسل ابراهیم امتی بوجود آورد که نجات دهنده از بطن آن امت ظهور کند. سؤال دوم این است: چرا خدا ابراهیم را عادل محسوب کرد و او را در حضور قدوس خود پذیرفت؟ پاسخ: زیرا ابراهیم به آنچه خدا گفته بود ایمان آورد، علی‌رغم اینکه پذیرش وعده خدا برایش دشوار بود. ابراهیم با ایمان به وعده‌های خدا نجات یافت و نه بر حسب اعمالش. این همان چیزی است که کتاب مقدس اعلام می‌کند: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید.» (یعقوب ۲: ۲۳)

کلام خدا در باب بیست و پنج کتاب پیدایش، به داستان زندگی فرزندان ابراهیم می‌پردازد. حال بیابید به مطالعه تورات ادامه دهیم و داستان زندگی اسحاق و دو فرزندش را بررسی کنیم. کتاب مقدس می‌گوید:

و این است پیدایش اسحاق بن ابراهیم. ابراهیم اسحاق را آورد. و چون اسحاق چهل ساله شد، رفقہ دختر بتوئیل آرامی و خواهر لابان آرامی را، از فدان آرام به زنی گرفت. و اسحاق برای زوجه خود، چونکه نازاد بود، نزد خداوند دعا کرد. و خداوند او را مستجاب فرمود و زوجه‌اش رفقہ حامله شد. و دو طفل در رحم او منازعت می‌کردند. او گفت: «اگر چنین باشد، من چرا چنین هستم؟» پس رفت تا از خداوند بپرسد. خداوند به وی گفت: «دو امت در بطن تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را بندگی خواهد نمود.» و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توأمان در رحم او بودند. و نخستین سرخ فام بیرون آمد و تمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند. و بعد از آن برادرش بیرون آمد و پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود و او را یعقوب نام نهادند. و درحین ولادت ایشان اسحاق شصت ساله بود. و آن دو پسر نمو کردند، و عیسو صیادی ماهر و مرد صحرائی بود. و اما یعقوب مرد ساده دل و چادر نشین.» (پیدایش ۲۵: ۱۹-۲۷)

بنابراین می‌بینیم که اسحاق و رفقہ دوقلو به دنیا آوردند، و آنها را عیسو و یعقوب نامیدند. آنها دو قلو بودند، اما این بدان معنا نیست که آنها یکی بودند! همچنانکه عیسو رشد می‌کرد بیشتر به امور دنیوی و فانی دلبستگی پیدا می‌کرد، اما یعقوب بیشتر به امور خدا که ابدی بودند توجه داشت. عیسو به وعده‌هایی که خدا در مورد ایجاد امتی جدید از نسل آنها، به جدش ابراهیم و پدرش اسحاق داده بود توجهی نداشت. اما یعقوب به وعده‌های خدا توجه داشت.

عیسو نخست‌زاده بود. بنابراین، از نظر انسان میراث نخست‌زادگی باید به او می‌رسید و او باید پدر امتی می‌شد که خدا به جد او، ابراهیم و پدرش اسحاق وعده آن را داده بود. بااینحال حتی پیش از اینکه دوقلوها متولد شوند، خدا به مادر آنها، رفقہ گفت، «بزرگ، کوچک را بندگی خواهد کرد.» (پیدایش ۲۵: ۲۳) خدا که از قبل همه چیز را می‌دانست، اعلام نمود که میراث نخست‌زادگی و فرزندان امت جدید از نسل یعقوب بوجود خواهد آمد و نه عیسو.

اما یعقوب نیز باید منتظر خدا می ماند و همه چیز را به دستهای کسی می سپرد که قادر بود میراث او را وقت معین به وی عطا کند. حال بیایید ببینیم که یعقوب برای اینکه نخست زادگی را از عیسو، برادر بزرگتر خود بگیرد چه ترفندی اجرا کرد.

کتاب مقدس می گوید:

«روزی یعقوب آش می پخت و عیسو وا مانده، از صحرا آمد. و عیسو به یعقوب گفت: "از این آش ادوم (یعنی سرخ) مرا بخوران زیرا که وامانده ام." از این سبب او را ادوم نامیدند. یعقوب گفت: "امروز نخست زادگی خود را به من بفروش." عیسو گفت: "اینک من به حالت موت رسیده ام، پس مرا نخست زادگی چه فایده؟" یعقوب گفت: "امروز برای من قسم بخور. پس برای او قسم خورد و نخست زادگی را به یعقوب فروخت." (پیدایش ۲۹:۲۵-۳۴)

متوجه شدید عیسو چه کرد؟ او نخست زادگی خود را به یک کاسه آش فروخت! تصور کنید مرد ثروتمندی دو پسر دارد. او املاک بسیاری دارد و مبالغ هنگفتی پول نیز در بانک پس انداز کرده است. پسر ارشد باید قسمت اعظم ثروت او را به ارث ببرد. با اینحال روزی، پسر بزرگتر پس از بازی فوتبال به خانه می آید و می بیند که برادر کوچکش در آشپزخانه مشغول پختن قورمه سبزی است. پسر بزرگتر به برادر کوچک خود می گوید، «دارم از گرسنگی می میرم، کمی از آن قورمه سبزی به من بده بخورم!» اما برادر کوچکتر پاسخ می دهد، «همینطوری نمی دهم، آن را به تو می فروشم!» پسر بزرگتر می پرسد، «چقدر باید بابت آن به تو بدهم؟» برادر کوچکتر جواب می دهد، «حق نخست زادگی ات را!» پسر بزرگتر پاسخ می دهد، «فروختم! دارم از گرسنگی می میرم. دیگر حق نخست زادگی چه به دردم می خورد؟» بدینسان برادر بزرگتر قسم می خورد که تمام حق ارث خود را به برادر کوچکتر خود ببخشد! سپس برادر بزرگتر می نشیند و قورمه سبزی را با پلو نوش جان می کند و پی کار خود می رود!

به این آدمی که املاک و خانه و ثروت و قدرت را به ازای یک وعده پلو با قورمه سبزی فروخته است چه می توان گفت؟ تنها می توان یک چیز گفت: «عجب آدم احمقی!» همانگونه که این پسر ارشد برکات و ثروت این دنیا را حقیر شمرد، عیسو نیز برکات خدا و ثروت ابدی را حقیر شمرد. چیزهایی که عیسو حقیر شمرد بسیار با ارزش تر از ثروتهای دنیا بود، زیرا آنچه که عیسو حقیر شمرد حق مشارکت در ایجاد امتی جدید بود، نجات دهنده دنیا می بایست از بطن آن ظاهر شود.

خدا می خواهد با داستان عیسو و یعقوب چه چیزی به ما بیاموزد؟ خدا می خواهد به ما هشدار دهد که مبادا همچون عیسو ثروت ابدی را با لذتهای فانی این دنیا عوض کنیم. گوش دهید و ببینید که کلام خداوند در این مورد چه می گوید:

«زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟» (متی ۱۶:۲۶) «و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود مانند عیسو که برای طعامی نخست زادگی خود را بفروخت.» (عبرانیان

عیسو فیض خدا را از دست داد، زیرا امور خدا برایش مهم نبود. پس خدا به ما هشدار می‌دهد: دنباله رو عیسو نباشید! برکاتی را که می‌خواهم به شما بدهم حقیر نشمارید!

شما چطور؟ آیا خواهان برکات خدا هستید؟ خدا شما را دوست دارد و می‌خواهد به شما برکت دهد، اما باید او اولویت زندگی شما باشد. باید بیش از ثروت و خوراک به او بها بدهید. سپس خواهید فهمید که منظور کتاب مقدس از این آیه چیست: «چیزهایی که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوست‌داران خود مهیا کرده است.» (۱ قرنتیان ۲: ۹) خدا می‌خواهد به ما برکتی افزون بدهد. او می‌خواهد تمام گناهان ما را ببخشد، دل‌های شریک ما را عوض کند، ما را ظاهر سازد و از محبت، شادی، آرامش و اطمینان خود ما را پر سازد. و این برکات تنها قسمتی از میراثی است که خدا می‌خواهد به تمام فرزندان آدم ببخشد! با اینحال شما باید با تمام دل خود طالب امور ابدی باشید. کسی که مشتاقانه خواهان برکات ابدی خدا نباشد هیچگاه آنها را نخواهد یافت. جامی می‌گوید: «گل بی خار نچشیده است کسی - گنج بی رنج ندیده است کسی.»

آیا برکات خدا را نمی‌خواهید؟ پس باید ببیند خدا در کلام خود چه وعده‌ای داده است. آیا وعده‌های عالی او را می‌دانید، وعده‌هایی که بسیار عظیم و فوق از درک بشر هستند؟ آیا این وعده‌ها برایتان مهم است؟ و یا اینکه تنها در پی امور فانی دنیا هستید؟ کلام خدا به ما نشان می‌دهد که تنها دو نوع انسان در دنیا وجود دارد: کسانی که برای دنیا ارزش قائل هستند و در پی امور دنیوی هستند، و کسانی که برای ابدیت ارزش قائل هستند و در پی امور آسمانی هستند. شما چه نوع انسانی هستید؟

به آنچه در مزمور یکم نوشته شده است توجه نمایید:

خوشبحال کسی که به مشورت شریران نرود و به راه گناهکاران نایستد، و در مجلس استهزا کنندگان نشیند؛ بیکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند. پس مثل درختی نشانده نزد نه‌های آب خواهد بود، که میوه خود را در موسمش می‌دهد، و برگش پژمرده نمی‌گردد و هرآنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود. شریران چنین نیستند، بلکه مثل پر کاهند که باد آن را پراکنده می‌کند. لهذا شریران در داوری نخواهند ایستاد و نه گناهکاران در جماعت عادلان. زیرا خداوند طریق عادلان را می‌داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد.

شما چطور؟ رهسپار کدام راه هستید؟ آیا شما طریق کسانی را می‌پیمایید که برای وعده‌های خدا ارزش قائل هستند؟ و یا همچون عیسو وعده‌های خدا را با چیزهای فانی این دنیا عوض می‌کنید؟ کلام خدا به ما هشدار می‌دهد:

«زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟» (متی ۱۶: ۲۶) «کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا به حیات جاودانی باقی است که پسران انسان آن را به شما عطا خواهد کرد. زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.» (یوحنا ۶: ۲۷) «و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود مانند عیسو که برای طعامی نخست‌زادگی خود را بفروخت.» (عبرانیان ۱۲: ۱۵، ۱۶)

شنوندگان عزیز، برنامه ما امروز به پایان می‌رسد. به یاری خدا در برنامه بعد داستان زندگی یعقوب را ادامه خواهیم داد....

به این هشدار کلام خدا توجه فرمایید:

«و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود مانند عیسو که برای طعامی نخست‌زادگی

خود را بفروخت.» (عبرانیان ۱۲: ۱۵، ۱۶)

خدا به شما برکت دهد.